

۲۰۷

آذر ۱۴۰۰

سال و شصت، شماره ۱۰

# ایش پژوهش

سال سی و پنجم، شماره سوم  
مدادوشهریور ۱۴۰۰

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و  
اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۷



چند استفتای فقهی-اجتماعی بازیش از اواخر قرن دوازده هجری از استاد کل وحید بهبهانی | چاپ نوشت (۱۶) | در جستجوی کتابخانه تخصصی مرکزی ادبیات کودک و نوجوان ایران | درباره فرهنگ و زبان قوم لک (۳) | آینه‌های شکسته (۴) | نوشتن (۸) | تفتازانی و فلسفه | یادداشت‌های متون فارسی و عربی (۱) | ریاعیات خیام و مهستی در سفینه اسکندری | گذخای قاتل | نفحات ریاحین در تعیین تاریخ ظهور در سال ۱۲۰۴ | قلی خان، خان نبود | نگاهی به واژگان لغت فرس چاپ شادروان استاد عباس اقبال | نگاهی به تصحیح جدید سفرنامه ناصر خسرو | حواشی دکتر محمد معین بر دیوان لامعی گرگانی | آیا ابن عربی وارث انبیا است؟ | طومار (۶) | دشواری‌های برگردان قرآن و لغزش‌های برخی مترجمان (۲) | خبط کاتبان ناشی، در خلط متون و حواشی؛ پاسخی به نقد دیوان محمود و رکن بکرانی | نکته، حاشیه، یادداشت

نقدی بر مقاله «اعتبارسنجی "النساء نواقص العقول" در نهج البلاغه»

پیوست آینه‌پژوهش | چند متن تازه‌یاب درباره سنیان دوازده‌امامی

## از آداب «ریاضتِ نفس»

(حکایت قول و عمل دو فرزانه شیرازی)

جویا جهانبخش

۵۵۹

آینه پژوهش | ۲۰۷

سال | ۳۵ شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۳



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرستال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرستال جامع علوم انسانی

شیخِ أَجْل، سَعْدِي شیرازی -سَقَى اللَّهُ ثَرَاه وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاه-، دَرَبَابِ چَهَائِمِ کِتابِ  
مُسْتَطَابِ بوستان که دَرَ تَوَاضُعِ اَشَت، دَائِسْتَانِی مَیْگُوید که با سَرْبُونِیس «حِکَايَتِ خَواجَهِ  
نِیکوکار وَ بَنْدَهِ نَافَرْمَان» دَرَ آنِ کِتابِ اِنْدِرَاجِ یاْفَتَه.

سُروده سَعْدِی اَز این قَرَارِ اَشَت:

بُرْزَگِی هُرْمَنْدِ آفَاقِ بَوْد  
آزِبَنْ خَفْرَقِی موئِ کَالِیدَهَايِ  
چوْلَغَانْشِ آلوَدَه دَنْدانِ بَهْ زَهْرِ  
مُدَامَشِ بَهْ روئِ آبِ چَشَمِ سَبْلِ  
گِرِه وَقْتِ پُخْتَنِ بَرَابِرَوَ زَدِ  
دَمَادَمِ بَهْ نَانْ خَوْرَدَنْشِ هَمْ نِشَستِ؛  
تَهْ گُفت اَنْدَرَ اوْ کَارَگَرْدِي، تَهْ چَوبِ  
گَهِي خَارِ وَ خَسِ دَرَ رَه اَنْدَاخْتَيِ  
زِ سِيمَاش وَخَشَت فَرازَامَدِي  
کَسِي گُفت: اَزيَنْ بَنْدَه بَدْ خَصَالِ  
تَيْزَدِ وُجُودِي بَدِين نَاخْوشِيِ  
مَنَت بَنْدَهَايِ خَوبِ وَ نِيكوسيَرِ  
وَگَريِك پَشِيز آورَد، سَرِ مَپِيچِ  
شَنِيد اَيَنْ سَخَنِ مَرْدِ نِيكونهادِ  
بَد اَشت اَيَنِ پَسَرِ طَبَعِ وَ خَويشِ، وَليِكِ  
چوْزوَگَرْدِه باَشَم تَحَمُلِ بَسِيِ  
تَحَمُلِ چوْزَهَرَتِ نِمايَد نَخَستِ

(بوستان سَعْدِي -سَعْدِي نَامَه، تَصْحِيح و تَوضِيْح: دَكتَرِ غَلامِ حُسَيْنِ يُوسُفِي، چ: ۱۱،  
تَهْران: شَرِكَتِ سِهَامِيِ اِنْتِشاراتِ خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش، ص: ۱۲۴، ب: ۲۲۰۶).

این بیِثُهَاتِ الْبَتَّهِ چَند نُكْتَهُ لَعْوَى وَ دَسْتُورِي دَارَد که عِجَالَه خَوْض دَرَ آنِها ما رَازِ  
مَقْصِد و مَقْصُودَمان دور خَواهد اَنْدَاخَت و آنِ نِكَات هَم بِيش وَ كَم دَرَ جَايِ خَويشِ  
(أَغْنِي: شُروحِ بوستان وَ كُتُبِ لُغَت و...) إِيضاَح گَرْدِيدَه اَشَت. بَارِي، بَى تَفَظُنِ بَدَانِها  
نِيزِ كُلِيَّتِ مُرادِ سَعْدِي نَارِوَشَن نِيَسْتِ.

لُبِ مَظَلَبِ حَكَايَةً، آن اُسْتَ کَه آن مَرْدَ بَافَضِيلَت بازدباری و احتمال خوی بد و دل آزار و رفتار ناهموار غلامش، نفس خویش را ریاضت می داد و خود را تزییت و تهدیب می نمود. سریشت ناساز و خوی و خیم زشت و وخیم آن نیکوهیده اخلاق را تحمل می کرد و بزدباری می نمود، و در برابر زشت کاری های غلام، نیکوهیده و خوب رفتاری می وزید، تا این بزدباری و خوی نیک، بمروز، در جانش بنشینند، و به طبیعت و عادت خودش بدل گردد، و بتوانند از هر کسی بجفا بپرداز و پریمان و دلتنگ و پریشان نشود.

نباید پنداشت که این همه، مخصوص تحقیل است یا افسانه ای نیزند، و شیخ سعدی از برای تفکن یا سرگرمی و به بازیچه سخنی بربافته است و حکایتی ملطف کرده و درانداخته است. ... هرگز! ... برآشتنی نه چنان است؛ و در اظراف خود سعدی چنین مردان مرد بوده‌اند و چنان کارهای کارستان گرده‌اند. .... و اصلًا از چنان معلوم که سعدی هم که افتاده‌ای بوده آست آزاده، خود ب چنین مکاریم اخلاق مُتحلّی نبوده باشد؟!

به هر روی، در آن روزگاران، فی الواقع، مردمانی فرزانه و روشن روان و پاکیزه جان بودند که چنین کارها می گردند و چنان تجاری داشتند و پنداری به خویشتن خویش دژم رویی ها و توسعه خویی ها و درستگویی ها و گران جانی ها و ناسامانی ها را پذیره می آمدند، و آز این راه، گرمروانه، در طریق تزویض نفس و پالایش جان و دل خویش گام هائی بُلند برمی داشتند.

یکی از آن بیدارللان نعازندیش پاکیزه مغز، همشهری شیخ جلیل نبیل ما، دانشمند جامع الأظراف سبک روح زیرکسار، علامه قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود شیرازی (۶۳۴-۷۱۰ هـ ق)، است، صاحب کتاب چنددانشی نفیس دڑةالثاج و شرح کلان و بی مانند قانون ابن سینا (موسوم به: *التحفة الشعديه*) و شرح معروف حکمة الإشراق شهروزدی و نجز این ها؛ که خود، یکی از نوایع بشریت و سرآمدان علوم و حکمت و آزاداعالم علمای جهان اسلام بسمار است، و بحق بزرگی بوده است "هنرمند آفاق".

قطب الدین شیرازی، معروف به "علامه شیرازی" یا "شارح علامه" - آجرل الله تعالیٰ إکرامه، به ولادت و وفات، هردو، قدری آز سعدی متأخر است، لیک به هر روی، آز معاصران شیخ بزرگوار ما، سعدی، محسوب می گردد؛ و آز قضا این هم ادعا شده است که وی آز خویشان نزدیک شیخ سعدی شیرازی خودمان و مثلاً خالوی سعدی بوده

است؛ هرچند درستی این مدعای نیز محل نظر است (نگر: نقد حال، مجبتبی میتوی، چ: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه.ش.، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ دهه الثاج، به کوشش و تصحیح: سید محمد مشکو، چ: ۳، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۴۸ از پیشگفتار طابع؛ شرح حال و آثار علامه قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی، دانشمند عالی قدر قرن هفتم، دکتر محمد تقی میر، شیراز: انتشارات دانشگاه پهلوی [پیشین]، ۱۳۵۶ ه.ش.، ص ۲۲-۲۴)؛ و ذات کم، مسلم نیست.

باری، این همشهری همزگار سعدی، از همان صبوران حمول است که آگاهانه سعی میکردند میس وجود خویش را، به کیمیای بذباری و وقار و تاب آوری و متابرت بر متابرت، زر کنند.

أهل اطلاع نوشتند:

«... قطب الدین مردی ذات ودل باز و خراج بوده است و از درآمد خود یک دینار برای خود پس انداز نمیکرده است. علاوه بر مخارج خانوادگی که داشته است، به عده زیادی از طلاب علم و صوفیه دستگیری و کمک میکرده است. یکی از معاصرین او حکایت میکند که مدت هجده سال ملازم و مصاحب او بود و سیرت و اخلاق او را چنان که باید و شاید دیدم و شناختم، با مشایخ صالح و صوفیه محقق اتصال حقیقی داشت و نفس روحانی او در مصاحبت ایشان فرین آسایش و سعادت واقعی میشد. در سخاوت افراد میکرد و در حضرو سفر آنچه به او مرسید هیچ نگاه نمیداشت، و اکثر عطای او به فقیران و طلاب علم و بازماندگان خاندانهای اصیل و صاحبان حاجت بود. مثلاً روزی دویست دینار طلا پیش او آورده بودند، و شنید که صفات الدین عبد المؤمن ارمومی موسیقی دان و نوازنده مشهور از بعداد آمده است تا وجوهی به ذات بیاورد و فرضی را که برگزدن او بار شده است پژو زد، قطب الدین گفت که این مرد از خاندانی اصیل است و سالیان دراز در دستگاه خلافت عباسی خدمت کرده است، آنگاه آن دویست دینار را برای صفات الدین ارمومی فرستاد و آزا او عذرخواهی کرد که بالفعل به بیش ازین دسترس ندادشم. همین شخص میگوید که در موقع مرضی که مُنتَهی به وفات او شد میگفت: "فایده ای که در دوام حیات من هست همین است که چیزی به فقیران و نیازمندان برسانم". و این بیماری او پنجاه و یک روز طول کشید و

بیشتر مخارجی که در این مدت مُتحَمِل می‌شد بُذل و بخُششی بود که به طلابِ علم و فقرا می‌گرد، و تالحظه آخر داشت از عطا و إحسان و خیر بُزنداشت، به این سبب مبلغی مفروض شد، که بعد از مرگش پرداخته شد. باز همین مزد می‌گوید که در مسافرت‌هائی که می‌گرد همیشه جماعتی از تلامذه‌اش با او همسفر می‌شدند، و در موقعی که به روم سفر گرد نزدیک به چهل نفر از طلابِ علم که غالب آن‌ها آزاب‌باب فضل و دانش بودند با او همراه شدند، و او گذشته آزان که استاد و معلم ایشان بود خدمت‌شان رانیز می‌گرد و وجوده آز برای معاش ایشان فراهم می‌آورد. بعضی آزان مزدم کافیزیمت بودند و آزا بد می‌گفتند و به جای این که آزا او می‌تاشد داشته باشند بر سرش می‌تند می‌گذاشتند که "او ٹفیلی ما شده آشت؛ زیرا که مزدم به او آز برای خاطرِ ماشت که خدمت می‌کنند و پول می‌دهند، و مائیم که گفتار او را محترم می‌سازیم و فضیلش را آشکار می‌کنیم و او را در نظرِ مزدمان می‌آرائیم"، و این قبیل اقوال که آز دهان این جماعت بیرون می‌آمد به گوش او می‌رسید، آما او غصه‌ناک نمی‌شد و رفتار خود را نسبت به ایشان تغییر نمی‌داد و می‌گفت: "من آخلاق خود را به این طریق ریاضت می‌دهم که آز لعشری که آز برادرانم نسبت به خود بیشم گذشت کنم".

دستگیری و مساعدتی که قطب الدین نسبت به آهل حاجت می‌گرد، منحصر به همین که مال و عایدات خود را صرف ایشان کنند نیز نبود. خواجه شمس‌الدین نامی آز معاصرین او می‌گوید: "هیچ کس به آندازه او در میانجی شدن پیش آزاب افتدار آز برای رفع حاجت مزدم تحمل رنج و رحمت نمی‌گرد، و هر وقت که نزد امیری یا وزیری یا قاضی‌ای می‌نشست، بیست ورق کاغذ از جیب بیرون می‌آورد که عرض حال و تقاضای این و آن برآن‌ها نوشته بود. آن‌ها را یک به یک عرضه می‌گرد و خواهش برآوردن حاجات آهل استحقاق را می‌نمود، و غالب تقاضاهای او برآورده می‌شد، و فقط عده کمی رد می‌شد، و بسا که بر وختنات بزرگان و امیران آز گزشت شفاعت‌های او آثار ملال ظاهر می‌شد و قطب الدین ملتافت می‌شد آما به روی خود نمی‌آورد و داشت از مراوده با ایشان بزیمی داشت، و می‌گفت: "ما و آن‌ها را خدا برای چه آفریده آشت جزوی این که حاجات مزدم را برآورده گنیم؟ اگر این کار را نگنیم فایده جاه و عنوانی که داریم چیست؟ اگر این صاحبان قدرت و مکنت را به حال خود بگذاریم هرگز حاجت هیچ مسکین و عاجز و مخصوصی را رفع نمی‌کنند. پس ما آن‌ها را به إجبار و لطایف الحیل به کار خیر و امی داریم تا

آن‌ها به آجر و ثواب برستند و ما نیز با ایشان آجر بیاییم، و مردم عاجز بی‌پناه نیز به مراد خود برستند...».

(نقید حال، معتبر مینوی، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه.ش، صص ۳۵۵-۳۵۷؛ با درست گردانی یک خطای مطبعی).

الغرض، قطب الدین شیرازی و أمثال قطب الدین شیرازی، نشان دادند که هنرشنان، تنها آن نیشت که در قلمرو اخلاق و حکمت عملی قلم بفرسانند و نمونه را درباره حلم - چنان که او نیز گردد آشت (نگر: دڑة التاج - بخش حکمت عملی و سیر و سلوک، علامه قطب الدین شیرازی، به کوشش و تصحیح: ما هدخت بانو همایی، ج: ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۴۱) - به اتفاق سخن‌پردازی کنند، بلکه خود آهله عمل بدین معانی و تجسم آن حکم ارجمند و رهنمودهای بُلند بوده‌اند و همان‌گونه زیسته‌اند.

۵۶۵

آینه پژوهش | ۲۰۷  
سال | شماره ۳  
مرداد و شهریور ۱۴۰۳

آحوال مَنقول آز بُرگی چون قطب الدین شیرازی که برآستی "هُنَّمَنِد آفاق" هم بوده آشت، سَنَدِ عَيْنِي و تاریخی آن چیزی آشت که سعدی در بوستان فرموده آشت.

باید دیگر باره زبان را به گفتار خود سعدی گویا گردانیم که گفت:

«رَحِيمَ اللَّهُ مَعْشَرَ الْمَاضِينَ که به مَرْدِي قَدَمَ سِپْرَدَنْدِی...».

"اللَّهُمَّ لِقَبِيمْ رَحْمَةً وَ رِضْوَانًا وَ رَوْحًا وَ رِيحَانًا"